

Power and Involuntary State of Exception in Iran

(Foundation and Conditions of Possibility)

Sajjad Sattari * 

Assistant Professor, Department of Political Science,
University of Tehran, Tehran, Iran

Abstract

The author considers Schmitt's and Agamben's state of exception as "Voluntary State of Exception" and propose a new type of state of exception (entitled "Involuntary State of Exception"). Then he explains the foundation and possibility of this second type of state of exception in Iranian society. The author's main argument is that by the gradual combination of the four inevitable super-events (including "general crisis of capital accumulation", "expansion of digital technology in everyday life", "increasing class displacement" and "generational transformation of the dominant traditional power elites"), Iranian society is on the path of a triple great imbalance and an all-out historical discontinuity and ultimately, entering an involuntary state of exception. The author calls this potential state of exception as "Fundamental Question of Iran" and determines the specific process of its occurrence in four stages including "early formation", "great transformation", "liminality", and "hour of involuntary state of exception". According to the author, with the beginning of the "liminality stage" and especially with the oncoming of the "hour of involuntary state of exception" in Iranian society, the existential condition of power elites and social forces transform and everyone feel that they have entered a new historical stage. Therefore, excitement, anxiety and conflict grow in the society. From his point of view, although Iranian involuntary state of exception is not an ultimate and constant situation and there is a possibility of rethinking; However, both power elites and social forces are exposed to some specific great paradoxes.


Keywords: Carl Schmitt, Giorgio Agamben, Voluntary State of Exception, Involuntary State of Exception, Fundamental Question of Iran

* (sattari.s@ut.ac.ir)

How to Cite: Sattari, S. (2022). Power and Involuntary State of Exception in Iran (Foundation and Conditions of Possibility). *State Studies*, 8(31), -. doi: 10.22054/tssq.2022.68869.1274

قدرت و وضعیت استثناء جبری در ایران

(شالوده و شرایط امکان)

سجاد ستاری*  | استادیار علوم سیاسی دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

نویسنده وضعیت استثناء اشمیتی و آگامینی را «وضعیت استثناء ارادی» تلقی می‌کند و با طرح نوع جدیدی از وضعیت استثناء (تحت عنوان «وضعیت استثناء جبری»)، شالوده و شرایط امکان این وضعیت استثناء نوع دوم را در جامعه ایران شرح می‌دهد. استدلال نویسنده آن است که بر اثر ترکیب تدریجی چهار آبرخداد گریزناپذیر (شامل «بحران عام انباشت سرمایه»، «بسط تکنولوژی دیجیتال در زندگی روزمره»، «جابجایی فزاینده طبقاتی» و «تحوّل نسلی نخبگان قدرت مسلط سنتی»)، جامعه به تدریج در مسیر «عدم تعادل‌های بزرگ»، «انقطاع تاریخی همه‌جانبه» و درنهایت، ورود به یک «وضعیت استثناء جبری» قرار می‌گیرد. نویسنده این وضعیت استثناء بالقوه را «مسأله بنیادی ایران» می‌نامد و فرایند خاص وقوع آن را در چهار مرحله «تکوین اولیه»، «دگرگونی بزرگ»، «آستانگی»، و «ساعت وضعیت استثناء جبری» معین می‌کند. به‌زعم وی، با آغاز «مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری» و بویژه با فرارسیدن «ساعت وضعیت استثناء»، شرایط آگریستانس نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی دگرگون می‌شود و آنها احساس می‌کنند وارد مرحله تاریخی جدیدی شده‌اند. بنابراین هیجان، اضطراب و تضاد در جامعه رشد می‌یابد. از دید نویسنده، هرچند وضعیت استثناء جبری فرارو، وضعیتی ثابت و نهایی نیست و همواره امکان بازاندیشی وجود دارد؛ با این حال، هم نخبگان قدرت و هم نیروهای اجتماعی، هر دو در معرض چند پارادوکس بزرگ خاص و مشخص قرار می‌گیرند.

واژگان کلیدی: اشمیت، آگامین، وضعیت استثناء ارادی، وضعیت استثناء جبری، مسأله بنیادی ایران.

مقدمه

«وضعیت استثناء» مفهومی محوری در الاهیات سیاسی کارل اشمیت و منظومه هوموساکر جورجو آگامبن است. با وجود اختلافات تئوریک و عملی بزرگ میان اشمیت و آگامبن، در صورت بندی مفهومی هر دو، اولاً؛ وضعیت استثناء «بنیان سیاست و لحظه تعیین اراده و تصمیم نخبگان قدرت حاکم» است و ثانیاً؛ حاکم در پرتو «حق انحصاری اعلام وضعیت استثناء» و با «استفاده از شرایط خلأگونه ایجاد شده»، به «تعلیق قانون»، «مرزبندی دوست و دشمن»، «تشدید سلطه» و به تبع آن، «اداره فرد و جامعه» می پردازد.^۱ با توجه به این دو خصلت خاص، وضعیت استثناء اشمیت و آگامبن را می توانیم نوعی «وضعیت ارادی و از بالا» و «یک استراتژی بزرگ و موقعیت ساز» برای نخبگان قدرت حاکم تلقی کنیم و آن را، «وضعیت استثناء نوع اول» یا «وضعیت استثناء ارادی» بنامیم.

اما برخلاف برداشت اشمیتی و آگامبنی، گاه شرایط بحرانی اجتناب ناپذیری در جامعه ایجاد می شود که اتفاقاً در آن شرایط بحرانی، امکان تحقق اراده و تصمیم نخبگان قدرت حاکم، مرزبندی دوست و دشمن، بازتولید سلطه و به تبع آن، اداره فرد و جامعه هر روز دشوارتر می گردد. در نتیجه، با نوع دوم از وضعیت استثناء در جامعه مواجه می شویم که نه به مثابه «بنیان سیاست و لحظه تعیین اراده و تصمیم نخبگان حاکم» که همچون «بحران حاد سیاست و افول امکانیت تحقق اراده و تصمیم آن ها» پدیدار می شود. در اینجا، این نوع خاص و متفاوت از وضعیت استثناء را می توان «وضعیت استثناء نوع دوم» یا «وضعیت استثناء جبری» نامید؛ زیرا محصول «کشانده شدن جبری نخبگان قدرت به یک شرایط بحرانی اجتناب ناپذیر» در جامعه است. با این برداشت، پرسش اساسی مقاله آن است که وضعیت استثناء جبری چرا و چگونه در جامعه ایران امکان می یابد؟ در اینجا، چهار استدلال همبسته

۱. اشمیت علاوه بر «الاهیات سیاسی» (۱۳۹۱ و ۱۳۹۳) در «نظریه قانون» (۱۹۲۸؛ ۲۰۰۷)، «بحران دموکراسی پارلمانی» (۱۹۲۲؛ ۲۰۰۰)، «مفهوم امر سیاسی» (۱۳۹۲)، «قانونیت و مشروعیت» (۱۹۳۲) و سایر آثار، به وجوه مختلف امر استثناء و وضعیت استثنایی پرداخته است. آگامبن نیز در جلد دوم از منظومه هوموساکر یعنی کتاب «وضعیت استثنایی» (۱۳۹۵)، به طور مشخص، این وضعیت را شرح داده است. در این باره، همچنین ر.ک؛ آگامبن ۱۳۸۷؛ موف ۱۹۹۹؛ بالاکریشتان ۲۰۰۰؛ کروچه و سالواتوره ۲۰۱۳.

۲. در مقاله «بازیابی مفهوم وضعیت استثناء: به سوی یک نوع بندی آرمانی جدید»، سه نوع وضعیت استثناء (شامل «وضعیت استثناء ارادی»، «وضعیت استثناء جبری» و «وضعیت استثناء ذاتی») را مطرح و هر یک را به صورت تفصیلی، تعریف و تفکیک نموده ام.

دارم:

استدلال اول؛ جامعه ایران بر اثر ترکیب تدریجی چهار آبرخداد^۱ معین یعنی «بحران عام انباشت سرمایه»، «بسط تکنولوژی دیجیتال در زندگی روزمره»، «جابجایی فزاینده طبقاتی» و «تحول نسلی رهبران سنتی»، در مسیر یک وضعیت استثناء جبری قرار می‌گیرد. استدلال دوم؛ این چهار آبرخداد اساساً ماهیتی گریزناپذیر دارند و هر کدام از آنها به تدریج در زمان خود پدیدار شده و با عنصر پیش از خود ترکیب می‌شوند. بر این مبنا، وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران با «بحران عام انباشت سرمایه» شروع می‌شود. سپس این بحران عام انباشت، به نحو اجتناب‌ناپذیری به «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه کمک می‌کند. آنگاه بر اثر ترکیب دو عنصر «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه» به تدریج نوعی «جابجایی فزاینده طبقاتی» (در قالب تنزیل طبقاتی، انحلال طبقاتی و ادغام طبقاتی) رخ می‌دهد. سپس با وقوع آبرخداد چهارم یعنی «تحول نسلی رهبران سنتی»، لحظه ترکیب نهایی فرامی‌رسد و «ساعت وضعیت استثناء جبری» بر اثر تقارن اجتناب‌ناپذیر این چهار آبرخداد به صورت بالفعل در جامعه آغاز می‌شود. استدلال سوم؛ ترکیب تدریجی و تقارن جبری این آبرخدادها باعث بروز «عدم تعادل‌های بزرگ» در جامعه (در قالب «عدم تعادل هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی»^۲، «عدم تعادل بزرگ طبقاتی» و «عدم تعادل بزرگ روحی») و به تبع آن، «انقطاع تاریخی همه‌جانبه» می‌شود و با مرور زمان، نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی، هر دو روز به روز به خشونت بیشتری گرایش و نیاز می‌یابند. استدلال چهارم؛ اگرچه وضعیت استثناء جبری در ایران، وضعیتی نهایی و ثابت نیست؛

۱. در این مقاله، «آبرخداد» در معنایی متفاوت از مفهوم «رخداد» به کار رفته است. در اینجا اولاً؛ منظور از «آبرخداد»، رخدادی اجتناب‌ناپذیر است که امکان کناره‌گیری یا گریز از آن در یک جامعه نبوده و نیست. ثانیاً؛ آبرخداد یک عنصر دگرگون‌کننده تمام عیار و عام است که همه کس و همه چیز را در همه جای جامعه در بر می‌گیرد. برای مقایسه این معنای «آبرخداد» با معنای «رخداد»، برای نمونه، ر.ک؛ ژیزک ۱۴۰۰.

۲. دو مفهوم «ساختار آگاهی» و «هستی اجتماعی» از مباحث کلیدی در جامعه‌شناسی شناخت است. در مقاله حاضر، ابتدا «ساختار آگاهی» و «هستی اجتماعی» را از زمینه اصلی آنها در جامعه‌شناسی شناخت جدا کرده‌ام و سپس از منظر اقتصاد سیاسی، تأثیر «بحران عام انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه ایران را بر «هستی اجتماعی» و «ساختار آگاهی» فرد در جامعه بررسی نموده‌ام. درباره جامعه‌شناسی شناخت و سنت‌های کلاسیک و جدید آن، برای نمونه ر.ک؛ مانهایم (۱۳۸۹ و ۱۳۹۸)؛ برگر و لوکمان (۱۳۹۹)؛ کنوبلاخ (۱۳۹۶).

با این حال، نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی، هر دو در معرض ابتلاء به پارادوکس‌های بزرگ مشخصی قرار می‌گیرند. این پارادوکس‌های خاص، «خروج قطعی، واقعی و فوری» از وضعیت استثناء جبری فرارو را هم برای نخبگان قدرت و هم برای نیروهای اجتماعی، «پیچیده، دشوار و مبهم» می‌سازد.

بر مبنای این استدلال‌های چهارگانه، مقاله چهار بخش دارد. نویسنده ابتدا به «بحران عام انباشت سرمایه» به مثابه منشأ اولیه تکوین وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران می‌پردازد. در بخش دوم؛ اثر بحران عام انباشت را در گرایش گریزناپذیر نخبگان قدرت به «بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه» شرح می‌دهد. در بخش سوم؛ تاثیر ترکیب تدریجی «بحران عام انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در «جابجایی فراینده طبقاتی» و ورود به «مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری» را توضیح می‌دهد. در بخش چهارم، به وقوع تدریجی آخرین آبررخداد طبیعی گریزناپذیر («تحول نسلی نخبگان قدرت مسلط سنتی») می‌پردازد و در نهایت، تاثیر تقارن جبری این چهار آبررخداد را در شکل‌گیری و شروع وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران توضیح می‌دهد.

۱. «بحران عام انباشت سرمایه»؛ مرحله تکوین اولیه وضعیت استثناء جبری در ایران انباشت سرمایه، تمایل ضروری انسان در تاریخ بوده^۱ و جوامع مسیرهای متنوعی برای انباشت پیموده‌اند. اسمیت در ثروت ملل (۱۳۹۷)، مارکس در سرمایه (۱۳۹۸)، ویتفوگل در دسپوتیسم شرقی (۱۳۹۲)، وبر در اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری (۱۳۹۹)، برینگتن مور در ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (۱۳۹۷)، برودل در پویایی سرمایه‌داری (۱۳۸۸)، هیلفردینگ در سرمایه مالی (۱۳۹۴)، لوکزامبورگ در انباشت سرمایه (۱۹۷۲)، هیرشمن در هواهای نفسانی و منافع (۱۳۹۷)، پولانی در دگرگونی بزرگ (۱۳۹۸)، هایک در «فردگرایی و نظم اقتصادی»، «در سنگر آزادی»، «قانون، قانون‌گذاری و آزادی» (۱۳۹۴ و ۱۳۸۵ و ۱۳۹۳)، عجم اوغلو و رابینسون در «ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی»، «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» و «راه باریک آزادی» (۱۳۹۸) و نورث در «فهم تحول اقتصادی»؛ «خشونت و نظم‌های اجتماعی» و «در سایه خشونت» (۱۳۹۶)، دوسوتو در راز سرمایه (۱۳۹۹)، هاروی در «معمای سرمایه و بحران‌های

۱. برخی سنت‌های فکری، جدال بر سر منابع و دغدغه انباشت سرمایه را در کنار میل به جلال و شکوه، خصال ذاتی انسان تلقی کرده‌اند. برای نمونه ر.ک.؛ هابز ۱۳۹۶: ۷۵-۱۸۶.

سرمایه‌داری» و نیز «شهری شدن سرمایه» (۱۳۹۸ و ۱۳۹۲)، چانگ در «بیست‌وسه گفتار درباره سرمایه‌داری» و «نیکوکاران نابکار» (۱۳۹۹ و ۱۳۹۹)، فدریچی در کالیان و ساحره (۱۳۹۸) و بسیاری دیگر به مسأله انباشت سرمایه در تاریخ پرداخته‌اند.

قطع نظر از این آراء متعارض، همه جوامع تحت تأثیر شرایط تاریخی و وجودی خاص خود، همواره با «بحران‌های ادواری انباشت» مواجه بوده‌اند. اما تاریخ ایران را باید «تاریخ عام بحران انباشت» تلقی کرد؛ زیرا تاریخ طولانی جامعه ما دائماً حول این بحران دور می‌زند. اساساً بحران انباشت در ایران، دوره واحد و معینی ندارد و پدیده‌ای عموماً جاری بوده است.^۱ بنابراین به زعم نویسنده، بحران انباشت را می‌توان «مهم‌ترین خصلت مادی تاریخ ایران» و فراتر از آن، «جوهر مادی تاریخ ایران» نامید. به همین دلیل، وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران با «بحران عام انباشت سرمایه» شروع می‌شود.^۲

حال، با یادآوری این فرض کلاسیک سنت قاره‌ای که، انسان هیچ‌گاه در جریان فعالیت فردی و اجتماعی خود به صورتی مطلق آزاد نبوده و هر شکلی از کنش در هر جامعه، توسط مجموعه‌ای از قیدوبندهای مشهود و نامشهود عمیقاً محدود و معین می‌شود؛^۳ نویسنده بحران کنونی انباشت سرمایه در جامعه ایران را بیش از همه، «محصول طبیعی نظم پارادایمی پارادایم قدرت جمهوری اسلامی» و «انتخاب‌های ارادی گریزناپذیر نخبگان قدرت مسلط آن» می‌داند.^۴ اساساً نسبت این دو عنصر با وضعیت انباشت سرمایه در جامعه

۱. درباره بحران انباشت سرمایه در تاریخ ایران به‌ویژه در ایران سده‌های میانه (قرن ۱۱ تا نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی)، برای نمونه ر.ک.؛ پتروشفسکی ۱۳۴۵ و ۱۳۵۱؛ پیگولوسکایا و دیگران ۱۳۵۳؛ عیسوی ۱۳۶۹؛ اشرف ۱۳۵۹.

۲. در اینجا، منظور از «بحران عام انباشت سرمایه»، وجود بحران در هر دو سطح جریان انباشت سرمایه در تاریخ ایران است سطح نخست: «بحران انباشت سرمایه از بالا و توسط نخبگان قدرت» و سطح دوم: «بحران انباشت سرمایه از پایین و توسط نیروهای اجتماعی».

۳. این فرض کلاسیک در گرایش‌های نوکانتی، بویژه در جامعه‌شناسی وبری و نیز در چرخش‌های برساختی-تفسیری دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به بعد متداول بوده است. برای نمونه ر.ک.؛ ديلتای ۱۳۹۵ و ۱۳۹۴ و ۱۳۹۹؛ فی ۱۳۸۴.

۴. «پارادایم قدرت» برای اشاره به «ساخت قدرت مسلط در جامعه» (مانند پارادایم قدرت پهلوی یا پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه ایران معاصر) و توضیح رابطه این ساخت قدرت با جامعه و نیروهای اجتماعی (به‌مثابه زمینه اجتماعی آن پارادایم قدرت) به کار می‌رود. مطابق این رهیافت تئوریک، هر پارادایم قدرت دارای چهار عاملیت (یعنی «سرآمد پارادایم قدرت»، «شارحان اصلی پارادایم قدرت»، «کارورزان پارادایم قدرت» و «نیروهای پارادایمی») و چهار ساختار (یعنی «ساختار انباشت»، «ساختار هژمونی»، «ساختار هویت» و «ساختار مشروعیت») منحصربه‌فرد،

را می‌توان این گونه نشان داد:

استدلال اول: اگر بپذیریم که هر پارادایم قدرت در دوره پس از استقرار در جامعه به نحو گریزناپذیری در پی بسط «نظم پارادایمی» (یا نظم خاص مورد نظر خود در حوزه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت) در جامعه برمی‌آید و برای این کار، باز به نحو گریزناپذیری وارد «بازی‌های تمایز و تضاد بزرگ» می‌شود؛ بر این مبنا، پارادایم قدرت جمهوری اسلامی نیز در مرحله پس از استقرار خود در جامعه ایران (۱۳۵۷)، به نحو گریزناپذیری برای بسط نظم پارادایمی خود، به دو «انتخاب ارادی گریزناپذیر» دست زد. نخست؛ وارد بازی‌های تمایز و تضاد بزرگی (در قالب سه «بازی تمایز و تضاد اسلام - غرب»؛ «بازی تمایز و تضاد انقلابی - غیر انقلابی»؛ و «بازی تمایز و تضاد سرمایه داری - ضدسرمایه داری») شد تا از این

قیاس ناپذیر و متفاوتی از هر پارادایم قدرت دیگر در هر جامعه دیگر است. ساختارهای چهارگانه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت «علیت‌های ساختی یا هسته مرکزی و سخت» پارادایم قدرت را تشکیل می‌دهند. این علیت‌های ساختی به نحو تاریخی توسط سرآمد و شارحان اصلی پارادایم قدرت تعریف شده و به تدریج به چارچوبی برای اندیشه و کنش خود سرآمدان، شارحان، کارورزان و نیروهای پارادایمی تبدیل می‌گردند. به این ترتیب، هر پارادایم قدرت، تقویت‌کننده «نظم پارادایمی» یا نظم خاصی در حوزه «انباشت، هژمونی، هویت، مشروعیت» در جامعه است که آن پارادایم قدرت را از پارادایم‌های قدرت دیگر متمایز و قیاس ناپذیر می‌سازد. درباره عناصر و اجزاء مختلف رهیافت تئوریک پارادایم قدرت ر.ک؛ ستاری ۱۳۹۰ و ۱۴۰۱: ۳۳-۱.

۱. اساساً در علم منطق، مفاهیم پارادوکسیکال (مانند مفهوم «خسب دست و دل باز»)، نوعی اجتماع نقیضین بوده و امکان صدق و کذب همزمان آن‌ها در یک لحظه، محال است. برای نمونه نمی‌توان فردی را تصور کرد که در یک لحظه واحد، هم خسیس و هم دست و دل باز باشد. بنابراین اجتماع این دو نقیض محال است. اما این قانون منطقی مخالفانی مانند گراهام پریست دارد که در چارچوب «تناقض باوری» (dialetheism)، از امکان اجتماع نقیضین و صدق بخشی از آنها دفاع می‌کنند. صرف نظر از این مناقشات در علم منطق، ما در سیاست با «امکان و صدق بسیاری از امور پارادوکسیکال» مواجهیم. به زعم نویسنده، مهم‌ترین امر پارادوکسیکال مرسوم در سیاست و کنش سیاسی را می‌توانیم «انتخاب‌های ارادی گریزناپذیر» بنامیم. در اینجا، منظورم از «انتخاب‌های ارادی گریزناپذیر»، انتخاب‌هایی است که با اراده نخبگان قدرت انجام می‌شود؛ اما آن‌ها ناگزیر از چنین انتخاب‌هایی هستند. لذا نوعی «اراده جبری» شکل می‌گیرد و نخبگان قدرت با اراده خود اما تحت جبر و یا اجبار، یک سیاست و کنش را انتخاب و یا رد می‌کنند. نویسنده با این برداشت، در ادامه نشان خواهد داد که چگونه بحران کنونی انباشت سرمایه در ایران، از جهتی «محصول نظم پارادایمی» پارادایم قدرت جمهوری اسلامی و «انتخاب‌های ارادی گریزناپذیر» نخبگان قدرت مسلط آن بوده است. آنها برای بسط و بازتولید نظم پارادایمی (یا نظم مورد نظر خود در حوزه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت)، وارد بازی‌های تمایز و تضاد بزرگی شدند و این بازی‌های تمایز و تضاد، به بحران انباشت سرمایه در جامعه انجامیده و خواهد انجامید. درباره «مفاهیم و قضایای پارادوکسیکال» در علم منطق و مناقشات پیرامون آن برای نمونه ر.ک؛ خوانساری، ۱۳۸۳؛ پریست و همکاران ۲۰۰۷.

طریق، ساختار «انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت» خود را در جامعه بسط و بازتولید نماید.^۱ دوم؛ هم‌زمان با انتخاب ارادی گریزناپذیر این سه بازی تمایز و تضاد، باز به نحو ناگزیر به الگوی سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی روی آورد تا از یکسو؛ با استفاده از این سرمایه‌داری، نوعی «تکنوکراسی رفاهی فراگیر» در جامعه تأسیس کند و از طریق آن، توده‌های انقلابی را با خود همراه و متحد سازد و از سوی دیگر، از سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی برای پیشبرد یک «برنامه کار بزرگ پارادایمی» (شامل صدور انقلاب، سیاست منطقه‌ای، برنامه هسته‌ای و...) استفاده کند.

استدلال دوم؛ اگر بپذیریم که «انتخاب‌های ارادی گریزناپذیر»، «نتایج ارادی گریزناپذیر» خواهند داشت؛ بر این مبنا، گرایش نخبگان قدرت مسلط به بازی‌های تمایز و تضاد سه‌گانه «اسلام - غرب»؛ «انقلابی - غیر انقلابی» و «سرمایه‌داری - ضد سرمایه‌داری»، به نحو گریزناپذیری به بحران انباشت سرمایه در جامعه انجامید. نخست بدین دلیل که؛ ورود به این سه بازی تمایز و تضاد بزرگ، پایه‌های اصلی «شیوه تولید هیدروکربنی»^۲ را به‌مرور زمان در معرض فرسایش و افول قرارداد. به بیان دیگر، اگر «سنت، نفت و شبه بازار»^۳ را سه پایه «هیدروکربنیسم» فرض کنیم؛ با آغاز این بازی‌های تمایز و تضاد بزرگ و در بستر منازعات تاریخی برآمده از آن، عنصر نفت (به‌مثابه یکی از سه پایه شیوه تولید هیدروکربنی)، به صورت مداوم قابلیت انباشت سرمایه خود را بر اثر جنگ، تحریم و انزوا از دست داد. دلیل دوم آنکه؛ با افول قابلیت نفت در فرایند انباشت سرمایه، به تدریج شبه بازار (یا سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی)، وظیفه اصلی انباشت سرمایه را بر عهده گرفت؛ اما هسته سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی، خود در ادامه به عامل تداوم و حتی تشدید بحران انباشت سرمایه در جامعه تبدیل شد زیرا اولاً؛ سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی تحت تأثیر بازی‌های تمایز و تضاد سه‌گانه و در بستر منازعات تاریخی برآمده از آن (یعنی جنگ، تحریم و انزوا)، اغلب امکان ورود به ساختار اقتصاد جهانی و جذب سرمایه، دانش و

۱. درباره بازی‌های تمایز و تضاد، ر.ک؛ ستاری ۱۴۰۱: ۱۰۷-۸۹

۲. در بازتعریف مفهوم شیوه تولید، علاوه بر «نیروهای تولید مادی و روابط تولید مادی» بر «نیروهای تولید معنایی و روابط تولید معنایی» نیز تأکید نموده و بر همین مبنا، «شیوه تولید هیدروکربنی» را بر سه پایه «سنت، نفت و شبه بازار» تعریف کرده‌ام. ر.ک؛ همان: ۴۱-۴۰.

۳. در اینجا، «شبه بازار» یعنی «مجموع سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی».

تکنولوژی بالای آن را نداشته است. ثانیاً؛ استفاده نخبگان قدرت مسلط از سرمایه‌داری دولتی و شبه‌دولتی برای «تأمین هزینه مالی تکنوکراسی رفاهی» و «تأمین هزینه مالی برنامه کار بزرگ پارادایمی»، امکان تشکیل مؤثر سرمایه در این هسته سرمایه‌داری را روزبه‌روز ضعیف‌تر کرده است. ثالثاً؛ به‌ویژه سرمایه‌داری شبه‌دولتی، به تدریج خود به عامل اصلی استهلاک سرمایه و بحران انباشت در جامعه مبدل شده است؛ زیرا به زعم نویسنده، سرمایه‌داری شبه‌دولتی در ایران «منطق چهارگانه خاص و بادوامی» دارد که آن را می‌توان «منطق تولد بحرانی»، «منطق رشد بحرانی»، «منطق کنش بحرانی» و «منطق انباشت بحرانی» نامید.

اساساً سرمایه‌داری شبه‌دولتی از ذات بحرانی خاص خود در جامعه ایران جدا نمی‌شود. در وهله نخست؛ سرمایه‌داری شبه‌دولتی «منطق تولد بحرانی» داشته است زیرا تأسیس آن بیشتر ناشی از بحران‌های مالی برآمده از بازی‌های تمایز و تضاد بزرگ سه‌گانه و بستر منازعات تاریخی برخاسته از این بازی‌ها بوده است. در وهله دوم؛ نه تنها تولد سرمایه‌داری شبه‌دولتی بلکه رشد آن نیز تنها در بستر بازی‌های تمایز و تضاد موجود و منازعات تاریخی ناشی از آن امکان‌پذیر بوده است. بنابراین سرمایه‌داری شبه‌دولتی، همواره «منطق رشد بحرانی» داشته و دارد. در وهله سوم؛ سرمایه‌داری شبه‌دولتی نه تنها برای «تولد و رشد خود»، بلکه برای «بقا و بازتولید خود» نیز، همواره به تنش و بحران نیاز ذاتی داشته است؛ زیرا تنش و بحران، امکان انحلال و حتی تضعیف جامعه کوچک اما پر قدرت شبه‌دولتی را در عمل ناممکن می‌کند و روزبه‌روز، به نیروهای شبه‌دولتی امکان خود تعینی بیشتر می‌بخشد.

از آنجا که در شرایط تنش و بحران، امکان ایجاد یک «شرایط غیررقابتی بادوام در بازار» و به تبع آن، «ضعیف نگه‌داشتن بورژوازی مستقل» در اقتصاد سیاسی ایران، آسان و توجیه‌پذیر است؛ در نتیجه، «تنش و بحران» را باید کلید انباشت پویا و مستمر سرمایه در درون سرمایه‌داری شبه‌دولتی تلقی کرد زیرا امکان بهره‌برداری آنی و گسترده نیروهای شبه‌دولتی از شرایط تنش و بحران برای استفاده از رانت‌های بزرگ اقتصادی و تجاری (مانند کسب امتیازات انحصاری اقتصادی، واردات کالاهای اساسی، استفاده گسترده از ارز دولتی) را برای آن‌ها به آسانی میسر می‌سازد. در نتیجه، «منطق تولد بحرانی» و «منطق رشد بحرانی» سرمایه‌داری شبه‌دولتی، باعث گرایش آن به یک «منطق کنش بحرانی» و «منطق انباشت بحرانی» می‌شود. این منطق کنش بحرانی و منطق انباشت بحرانی نیروهای

اقتصاد سیاسی شبه‌دولتی را می‌توانیم «چرخه تنش-بحران-تورم-سود» بنامیم.^۱ مهم‌ترین دلیل گرایش سرمایه‌داری شبه‌دولتی به تنش و بحران آن است که رانت و انحصار شبه‌دولتی، زمانی قابل تداوم و قابل تبدیل به سود چشمگیر برای آن‌ها است که بازی‌های تمایز و تضاد بزرگ سه‌گانه (یعنی «بازی تمایز و تضاد اسلام - غرب»؛ «بازی تمایز و تضاد انقلابی - غیر انقلابی»؛ و «بازی تمایز و تضاد سرمایه‌داری - ضد سرمایه‌داری») و تنش و بحران ناشی از آن ادامه یابد. تداوم این بستر منازعات، نه تنها زمینه را برای کسب و حفظ موقعیت انحصاری در اقتصاد سیاسی ایران و تضعیف مداوم بورژوازی ملی فراهم می‌کند؛ بلکه فراتر از آن، باعث ظهور «امواج پی‌درپی تورم» در جامعه و به تبع آن، «انباشت فزاینده سود» برای شبه‌دولتی‌ها می‌شود. در نتیجه، «چرخه تنش-بحران-تورم-سود» برای حیات سرمایه‌داری شبه‌دولتی یک چرخه جایگزین ناپذیر است زیرا آن‌ها با حفظ و حتی تشدید تنش و بحران، عملاً امواج تورم و به تبع آن، جریان انباشت سرمایه بیشتر و سریع‌تر برای خود را تضمین و تداوم می‌بخشند. در عین حال، «چرخه تنش-بحران-تورم-سود» و تداوم آن «یک استراتژی چند نفعی» در درون پارادایم قدرت مستقر است زیرا با تداوم این چرخه حیاتی، اولاً؛ ماهیت و روح پارادایم قدرت جمهوری اسلامی (از طریق ادامه بازی‌های تمایز و تضاد سه‌گانه و حفظ بستر منازعات تاریخی موجود) حفظ و باز تولید می‌شود. ثانیاً؛ بخشی از هزینه مالی مورد نیاز برای پیشبرد مستمر «برنامه کار بزرگ پارادایمی» از طریق سرمایه‌داری شبه‌دولتی تأمین می‌شود. ثالثاً؛ هم نخبگان قدرت مسلط و هم نخبگان قدرت حاشیه‌ای، در سطوح و اشکال مختلف از سرمایه‌داری شبه‌دولتی برای تأمین منافع مالی شخصی خود استفاده کرده و بخشی از آن‌ها به مرور به آریستوکراتهای مالی در جامعه تبدیل شده و می‌شوند.^۲

اما این منطق کنش و انباشت بحرانی سرمایه‌داری شبه‌دولتی، و تداوم «چرخه تنش-بحران-تورم-سود»، از یک طرف به تدریج نظام «کار، درآمد و مصرف» طبقات پایین و متوسط جامعه را عمیقاً در معرض تنزل و زوال قرار می‌دهد و بدین طریق، به «بحران انباشت سرمایه در پایین» (یا افول جریان انباشت سرمایه در طبقات متوسط و پایین جامعه) می‌انجامد. و از

۱. درباره این چرخه ر.ک.؛ ستاری ۱۳۹۹: ۲۹-۲۷.

۲. ر.ک.؛ همان: ۲۶-۲۴.

طرف دیگر، سرمایه‌داری شبه‌دولتی از طریق تداوم «چرخه تنش - بحران - تورم - سود»، در نهایت نوعی «دور بسته انباشت سرمایه» در جامعه ایجاد می‌کند و در نتیجه، سایر مسیرهای انباشت در جامعه را منتفی یا عمیقاً محدود می‌سازد. به بیان دیگر، اگر بپذیریم که شبه‌بازار (یا همان سرمایه‌داری دولتی و به‌ویژه شبه‌دولتی)، برای انباشت سرمایه و پُر کردن خلأ مالی ناشی از تحریم نفت، به تداوم تنش و بحران نیاز ذاتی دارد؛ در نتیجه همین تداوم چرخه تنش و بحران، سه جریان اصلی انباشت سرمایه در جامعه (یعنی جریان «پس‌اندازهای خصوصی»، «پس‌اندازهای دولتی» و «سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی») هر سه روند پایین یا ناپایدار می‌یابند.^۱ اولاً؛ پس‌اندازهای خصوصی افراد در جامعه، تحت تأثیر امواج تورمی پی‌درپی ایجادشده توسط نیروهای شبه‌دولتی، یا دائماً تحلیل می‌روند و یا این پس‌اندازهای خصوصی، باز هم تحت تأثیر امواج تورمی ایجادشده توسط نیروهای شبه‌دولتی و برای جلوگیری از کاهش ارزش خود، وارد بازار ارز و طلا و مسکن و نظایر آن‌ها شده و در این بازارها، تورم مضاعف و مستمر ایجاد می‌کنند. ثانیاً؛ بخشی مهمی از مجموع پس‌اندازهای دولتی برای تداوم تکنوکراسی رفاهی موجود و بخش مهم دیگر آن، برای پیشبرد برنامه کار بزرگ پارادایمی هزینه می‌شود. و ثالثاً؛ نیروهای سرمایه‌گذار داخلی و به‌ویژه سرمایه‌گذاران خارجی نیز به دلیل تداوم تنش و بحران در جامعه (و بازتولید بستر منازعات موجود) و ریسک ناشی از آن، از سرمایه‌گذاری بزرگ و بادوام در اقتصاد ایران اجتناب می‌کنند.

به این ترتیب، روند انباشت سرمایه در جامعه دائماً، خصلتی پایین یا ناپایدار می‌یابد. در چنین شرایطی، نخبگان قدرت ناگزیر چهار ابزار اصلی جایگزین برای انباشت نسبی سرمایه دارند. نخست؛ از طریق استقراض و نیز انتشار یا خلق پول،^۲ دوم؛ از طریق خصوصی‌سازی

۱. در اینجا، به دلیل اهمیت «پس‌انداز خصوصی، پس‌اندازهای دولتی و سرمایه‌گذاری» صرفاً بر این سه تأکید شده است. در این باره، برای نمونه ر.ک.؛ نیلی و همکاران ۱۳۸۷؛ قره‌باغیان ۱۳۷۳.

۲. این استقراض شامل «استقراض از مردم»، «استقراض از کشورها یا نهادهای مالی خارجی» و به‌ویژه «استقراض از بانک مرکزی و دیگر بانک‌های داخلی» است. مطابق تازه‌ترین گزارش رسمی بانک مرکزی از وضعیت شاخص‌های اقتصادی در پایان سال ۱۴۰۰، میزان بدهی دولت به بانک مرکزی در اسفندماه ۱۴۰۰ با رشد ۱۹.۶ درصدی نسبت به سال ۱۳۹۹، به بیش از ۱۷۸ هزار میلیارد تومان رسیده است. در مورد استقراض و نیز انتشار یا خلق پول، برای نمونه ر.ک.؛ برانسون ۱۳۷۳؛ دورنبوش و همکاران ۱۳۷۱؛ و همچنین بنگرید به آماره منتشره در سایت بانک مرکزی

و آزادسازی، سوّم؛ از طریق افزایش قیمت ارز، انرژی و سایر کالاها و خدمات. و چهارم؛ از طریق توسعه دامنه نظام مالیات ستانی.^۱ اما این چهار مسیر را باید نوعی «انباشت منفی سرمایه از بالا» بنامیم زیرا اولاً؛ سیاست‌های استقراضی و یا خلق پول به افزایش پایه پولی، رشد نقدینگی و آثار تورمی حادّ در جامعه می‌انجامد.^۲ ثانیاً؛ سیاست‌های خصوصی‌سازی و آزادسازی در فرایند اجرا، عملاً به نفع نیروهای شبه‌دولتی تمام‌شده و کماکان رشد سرمایه‌داری ملّی محدود می‌شود.^۳ ثالثاً؛ افزایش قیمت ارز، انرژی و سایر کالاها و خدمات نوعی تورم مضاعف جدید در جامعه ایجاد می‌کند.^۴ و در نهایت؛ انباشت سرمایه از طریق توسعه نظام مالیات ستانی، غالباً بخش‌های شکننده جامعه به‌ویژه «طبقه متوسط شهری» و «نیروهای حاشیه‌ای بازار و خرده بازار» (نه نیروهای اقتصاد سیاسی مسلط شبه‌دولتی) را در بر می‌گیرد و افزایش مالیات‌های جدید، باعث فشار مالی بیشتر بر این بخش‌های اصلی مالیات‌دهنده در جامعه می‌شود.^۵ در نتیجه، هیچ کدام از این چهار مسیر جایگزین انباشت، نه تنها بحران عام انباشت سرمایه را در جامعه حل نمی‌کنند بلکه، از یک سو نخبگان قدرت به‌صورت گریزناپذیری، امکان استقلال مالی پیشین خود از جامعه را از دست می‌دهند و روزه‌روز به لحاظ مالی به جامعه وابسته‌تر می‌شوند تا بخشی از هزینه‌های خود را از طرق

۱. غیر از این چهار راه اصلی، راه‌های دیگری نیز برای انباشت سرمایه و تأمین کسری بودجه (مانند دخالت و دست‌کاری دولت در بازار پول و سرمایه، فروش سهام، تغییر نرخ بهره بانکی، فروش اوراق قرضه، فروش برخی دارایی‌های دولت، و همچنین اجرای برخی طرح‌های ملی و تأمین بخشی از هزینه‌ها از این راه) وجود دارد. (درباره این‌گونه روش‌های انباشت سرمایه و تأمین کسری بودجه، برای نمونه ر.ک.؛ برانسون ۱۳۷۳). اما این راه‌ها، اولاً؛ باعث کاهش ساختاری و مداوم بحران انباشت سرمایه در جامعه ایران نشده و نخواهند شد. و ثانیاً؛ برخی از این راه‌ها ممکن است گاه با استقبال جامعه مواجه نشود.

۲. بر اساس آخرین آمار رسمی منتشر شده از سوی بانک مرکزی، در اسفندماه سال ۱۴۰۰، پایه پولی ۳۱۸ درصد و نقدینگی ۳۹ درصد نسبت به سال ۱۳۹۹ رشد داشته است. در رابطه با تأثیر استقراض در رشد نقدینگی و آثار تورمی آن در ایران، ر.ک.؛ نیلی و همکاران ۱۳۸۷؛ طیب نیا ۱۳۷۱؛ و همچنین بنگرید به آماره منتشر شده در سایت بانک مرکزی www.cbi.ir

۳. در مورد روند و نتایج عملی خصوصی‌سازی در ایران، برای نمونه ر.ک.؛ گزارش پژوهشی مرکز پژوهش‌های مجلس ۱۳۷۸ و ۱۳۸۱ و ۱۳۸۷.

۴. در این رابطه، برای نمونه ر.ک.؛ نیلی و همکاران ۱۳۸۷.

۵. زمانی که جامعه در شرایط تورم (به مثابه مالیات پنهان) به سر می‌برد؛ گسترش مالیات باعث اضمحلال طبقه متوسط می‌شود. درباره این دیدگاه، برای نمونه ر.ک.؛ هاشم پسران مندرج در:

<https://jahaneghtesad.com/> /پیوند-نامیمون-قدرت-و-ثروت

مختلف (مانند افزایش قیمت‌ها، حذف یارانه‌ها، گسترش مالیات‌ها و...)، از جامعه تأمین و بر آن تحمیل کنند. این واقعیت هم اکنون جاری را می‌توانیم «وابستگی مالی جبری نخبگان قدرت به نیروهای اجتماعی» و «استقلال مالی جبری نیروهای اجتماعی از نخبگان قدرت» بنامیم. از سوی دیگر و هم‌زمان با آن، نخبگان قدرت ناگزیر برخلاف ماهیت و روح سنتی خود عمل کرده و زمینه بسط تکنولوژی دیجیتال را در جامعه (ولو با اعمال برخی محدودیت‌ها) فراهم می‌سازند تا بار بخشی از وظیفه انباشت سرمایه را بر دوش تکنولوژی دیجیتال و کاربران آن بگذارند. این روند به ترکیب دو عنصر دگرگون‌ساز یعنی «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه می‌انجامد^۱ و این دو عنصر پیچیده، به نحو گریزناپذیری درهم‌تنیده می‌شوند به نحوی که ایجاد جدایی واقعی بین «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه ناممکن می‌گردد.

۲. ترکیب «بحران انباشت سرمایه» با «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه (آغاز «دگرگونی بزرگ»)^۲ به مثابه مرحله دوم در حرکت به سوی وضعیت استثناء جبری در ایران

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد؛ اگر «سنت، نفت و شبه بازار» را سه پایه اصلی شیوه تولید هیدروکربنی در جامعه ایران فرض کنیم؛ به موازات ادامه بازی‌های تمایز و تضاد (یا بازی «تمایز و تضاد اسلام - غرب»؛ «بازی تمایز و تضاد انقلابی - غیر انقلابی»؛ و «بازی تمایز و تضاد سرمایه داری - ضد سرمایه داری»)، قابلیت «نفت و شبه بازار» (به‌مثابه دوطایه مادی شیوه تولید هیدروکربنی) در فرایند انباشت سرمایه، دائماً تحلیل می‌رود. در نتیجه، نخبگان قدرت نیاز فراینده و گریزناپذیری به «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه می‌یابند تا بدین وسیله «نظام کار، درآمد و مصرف» در جامعه را ترمیم و تا حد امکان احیاء کنند. اما با بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه، هم بحران انباشت سرمایه در جامعه حل نمی‌شود و فقط به صورتی محدود کاهش می‌یابد و هم، بسط جبری تکنولوژی دیجیتال در جامعه

۱. گرایش گریزناپذیر نخبگان قدرت به بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه (به موازات بحران انباشت سرمایه) عملاً در طول دو دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ رخ داد و از آن زمان، ترکیب «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه ایران شکل گرفت.

۲. «دگرگونی بزرگ» در اصل عنوان دو کتاب، یکی از کارل پولانی و دیگری از کرن آرمسترانگ است. در اینجا، از اصطلاح «دگرگونی بزرگ» در معنا و زمینه‌ای متفاوت (برای نامگذاری مرحله دوم در حرکت به سوی وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران) استفاده کرده‌ام. برای مقایسه ر.ک؛ پولانی ۱۳۹۹ و آرمسترانگ ۱۳۹۹.

زمینه افول «سنت» (یعنی پایه سوم شیوه تولید هیدروکربنی) را هموار می‌کند. به این ترتیب، هر سه پایه شیوه تولید هیدروکربنی (یعنی سنت، نفت و شبه بازار) در معرض فرسایش و افول قرار می‌گیرند. اما فرایند فرسایش و افول سنت چگونه رخ می‌دهد؟

اولاً؛ گرایش نخبگان قدرت به بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه، ناشی از «تبدیل دیجیتال» به روح زمانه^۱ از یکسو و «قابلیت تکنولوژی دیجیتال در کاهش نسبی بحران انباشت» از سوی دیگر است. بدون تکنولوژی به‌طور عام و تکنولوژی دیجیتال به‌صورت خاص و مشخص، نخبگان قدرت حتی امکان پاسخ نسبی و محدود به بحران انباشت سرمایه در جامعه را نخواهند داشت.^۲ در نتیجه، با افول قابلیت انباشتی «نفت و شبه بازار» و به تبع آن، با تشدید مداوم بحران انباشت در جامعه، نخبگان قدرت و ادار به بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه می‌شوند؛ زیرا کاهش ولو نسبی بحران انباشت اساساً جدا از تکنولوژی دیجیتال ممکن نبوده و نخواهد بود. اما نخبگان قدرت با بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه ناگزیر گرفتار پارادوکسی بزرگ می‌شوند و آن اینکه، «هرچند بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه، بحران انباشت سرمایه پارادایم قدرت جمهوری اسلامی را تا حدی کاهش می‌دهد؛ اما هم‌زمان ساختار «هژمونی، هویت و مشروعیت» این پارادایم قدرت را در معرض فرسایش و افول قرار می‌دهد». بدین سان، نخبگان قدرت به‌نحو گریزناپذیر در یک دور بسته فرومی‌افتند؛ چراکه نه امکان چشم‌پوشی از مزایای تکنولوژی دیجیتال برای حل معمای انباشت را دارند و نه قادرند تأثیرات منفی و دگرگون ساز تکنولوژی دیجیتال بر ساختار «هژمونی، هویت و مشروعیت» پارادایم قدرت جمهوری اسلامی را در جامعه مهار کنند. این رخداد را می‌توانیم دچار شدن نخبگان قدرت به «پارادوکس بسط تاریخی تکنولوژی» بنامیم.^۳ اساساً ریشه اصلی این پارادوکس در ماهیت فراگذرنده و نامتناهی تکنولوژی به‌ویژه تکنولوژی دیجیتال نهفته است.^۴

۱. به تدریج، تکنولوژی در مرکز روح، آگاهی و عمل جهانی قرار گرفته است. درباره بسط تاریخی تکنولوژی، برای نمونه ر.ک؛ پیت ۲۰۰۰؛ میچم و مکی ۱۹۸۳؛ السون و دیگران ۲۰۰۹.

۲. طبق آمار منتشره توسط بخش ICT سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی، تا پایان خردادماه ۱۳۹۹ بالغ بر ۷۸ میلیون و ۸۶ هزار و ۶۶۳ نفر در ایران مشترک اینترنت بوده و از آن استفاده می‌کنند. به موازات گسترش اینترنت، حجم مشاغل دیجیتال نیز در جامعه در حال گسترش است. ر.ک؛

<https://www.mehrnews.com/news/4990207/>

۳. ر.ک؛ ستاری ۱۳۹۸: ۲۴۶-۲۴۱.

۴. درباره ذات نامتناهی تکنولوژی، ر.ک؛ هایدگر و دیگران ۱۳۹۳.

حال، از آنجا که «زندگی دیجیتال» بسیار پویا و در قیاس با آن، هر «نظم پارادایمی» بسیار ایستا است؛ در نتیجه، پارادایم قدرت جمهوری اسلامی قادر نیست «کثرت ذاتاً متناهی و محدود نظم پارادایمی خود» (یا نظم موردنظرش در حوزه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت) را با «کثرت ذاتاً نامتناهی و نامحدود زندگی دیجیتال» در جامعه، همدوش و هماهنگ سازد. بنابراین «تکنولوژی دیجیتال» که در آغاز با «میل و نیاز ذاتی پارادایم قدرت جمهوری اسلامی به حلّ معمای انباشت آن» سازگار بود؛ در ادامه، به ناسازگارترین عنصر برای ساختار «هژمونی، هویت و مشروعیت» آن تبدیل می‌شود و نوعی گسست میان «ساختار انباشت سرمایه» پارادایم قدرت مستقر و «ساختار هژمونی، هویت و مشروعیت» آن در جامعه شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی نخبگان قدرت دیگر قادر نیستند به سهولت میان این دو ساختار گسسته (یعنی ساختار انباشت سرمایه پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در یک طرف و ساختار هژمونی، هویت و مشروعیت این پارادایم قدرت در دیگر سو) پُل بزنند زیرا تنها راه ممکن آن است که به موازات دیجیتالی شدن تدریجی و نسبی «ساختار انباشت»، به صورتی داوطلبانه «ساختار هژمونی، هویت و مشروعیت» پارادایم قدرت مستقر را بازسازی نمایند. این امر، تنها از رهگذر نوعی «بازاندیشی ساختاری» به منزله تنها راه حلّ دفاعی در برابر قدرت بُن فکن تکنولوژی دیجیتال ممکن است. اما بازاندیشی ساختاری لزوماً و در همه شرایط مورد انتخاب نخبگان قدرت مسلط نبوده و نخواهد بود زیرا در صورت انجام بازاندیشی ساختاری (یا بازاندیشی نخبگان قدرت مسلط در ساختار «هژمونی، هویت و مشروعیت» پارادایم قدرت جمهوری اسلامی)، حفظ ماهیت و ساختار این پارادایم قدرت در جامعه به راحتی ممکن نخواهد بود. در نتیجه، با بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه، فرایند گسست «ساختار انباشت» پارادایم قدرت مستقر از «ساختار هژمونی، هویت و مشروعیت» آن در جامعه ادامه می‌یابد و راه را برای بروز تناقضات جدید در درون این پارادایم قدرت هموار می‌سازد.

ثانیاً؛ از آنجا که نخبگان قدرت در ایران هم توان حذف تکنولوژی دیجیتال از جامعه و هم توانایی حذف نتایج منفی دیجیتالیسم در جامعه را ندارند؛ بنابراین تکنولوژی دیجیتال با تبدیل شدن به نوعی «متافیزیک»^۱ و با زایل کردن تدریجی تمام کلیت‌ها و از آن جمله تضعیف سنت و آگاهی سنتی (به مثابه یک کلیت)، از تکامل هماهنگ ساختار «انباشت،

۱. درباره تبدیل تکنولوژی به نوعی متافیزیک؛ ر.ک؛ هایدگر و دیگران ۱۳۹۳.

هژمونی، هویت و مشروعیت» پارادایم قدرت جمهوری اسلامی در جامعه می‌کاهد. به عبارت دیگر، با بسط تکنولوژی دیجیتال در جامعه، هم حوزه خصوصی و هم حوزه عمومی هر روز خصلتی پویاتر، پیچیده‌تر، ناهمگون‌تر از آنچه نخبگان قدرت مسلط در جامعه می‌خواهند، می‌یابد؛ چراکه تکنولوژی دیجیتال، به تدریج سنت و مرجعیت‌های سنتی را متزلزل می‌سازد؛ نظم اخلاقی موجود را تضعیف می‌کند و بستر نیرومندی برای بیگانگی با سنت و نزاع تاریخی علیه آن فراهم می‌سازد. محور این نزاع را می‌توان «نقد و نفی نظام حق و تکلیف رسمی و مرسوم» در جامعه دانست.^۱ در واقع، تکنولوژی دیجیتال «فرد» را قادر می‌سازد تا بر نظام حقوق و تکالیف سنتی موجود در جامعه پرتو افکند؛ آن را به پرسش بکشاند و در مقابل، بر حقوق طبیعی برابرخواهانه خود در جامعه تأکید نماید. به این ترتیب، تکنولوژی دیجیتال به ابزار تخطئه سنت و خطاهای نخبگان قدرت مسلط سنتی در جامعه تبدیل می‌شود و با وقوع بحران در آنچه که می‌توانیم «بحران یوتویپای رسمی» (یا بحران سودمندی آرمانشهر سنتی) بنامیم؛ پایه سوم شیوه تولید هیدرو کربنی (یعنی عنصر سنت) نیز در معرض فرسایش و افول قرار می‌گیرد.

با این وصف، اگر «بحران انباشت سرمایه» را عامل «تحول هستی اجتماعی فرد و حوزه خصوصی او» تلقی کنیم؛ «بسط تکنولوژی دیجیتال» عامل «تحول ساختار آگاهی جامعه و یا حوزه عمومی» است.^۲ به موازات ترکیب تدریجی و درهم تنیدگی جبری «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه، «مرحله دوم یا مرحله دگرگونی بزرگ» هستی اجتماعی فرد و ساختار آگاهی جامعه آغاز می‌شود و به تدریج، «هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نیروهای اجتماعی» از «هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نخبگان قدرت» از هم جدا و متمایز می‌شود. به دلیل بروز این شکاف رشد یابنده، نخبگان قدرت دیگر نه مایلند ماهیت وضعیت فرد در جامعه را به صورت واقعی درک کنند^۳ و نه اساساً قادرند تا در عمل، مواجهه منطقی با آن داشته باشند؛ زیرا به تدریج حوزه خصوصی و حوزه عمومی

۱. در اینجا، منظور از «نظام حق و تکلیف رسمی»، حقوق و تکالیف مندرج در «قانون»، و مراد از «نظام حق و تکلیف مرسوم»، حقوق و تکالیف مندرج در «سنت، رسم و یا عرف جامعه» است.

۲. «حوزه عمومی» خصلت چندمعنایی دارد و در اینجا از تعریف «حوزه عمومی به مثابه کل جامعه» استفاده شده است. درباره این تعریف و نیز تاریخ مفهوم حوزه عمومی و معانی مختلف آن، برای نمونه ر.ک؛ هابرماس ۱۳۸۶؛ کالهن ۲۰۱۵. همچنین در باب قابلیت‌های دگرگون‌کننده تکنولوژی، ر.ک؛ کاستلز ۱۳۹۰ و ۱۳۹۳؛ مک نیل ۱۹۹۶.

۳. زیرا منافع فردی و جمعی بخش مهمی از نخبگان قدرت، پیشاپیش تأمین شده و همچنان تضمین می‌شود.

تحت تأثیر بحران انباشت و بسط دیجیتال‌یسم در جامعه، متحوّل شده و اندیشه و عمل نخبگان قدرت، دیگر با این دگرگونی بزرگ حوزه خصوصی و حوزه عمومی سازگار نیست. در نتیجه، نیروهای اجتماعی روز به روز در مقایسه با نخبگان قدرت، ماهیت و خصلت تحوّل یافته‌تری می‌یابند و این شکاف، به بیگانگی و درک ناپذیری متقابل نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی می‌انجامد. با ادامه این روند، هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نیروهای اجتماعی در تضاد با هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نخبگان قدرت قرار می‌گیرد. همین تضاد بنیادی به مرور زمان، مناسبات روحی و مادی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی را دگرگون می‌کند؛ از تعادل خارج می‌سازد و بدین سان، از دسترسی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی به هم می‌کاهد. در چنین شرایطی، نخبگان قدرت دیگر قادر نیستند «نظم پارادایمی» (یا نظم موردنظر خود در حوزه انباشت، هژمونی، هویت و مشروعیت) را به سهولت در جامعه حفظ و بازتولید نمایند.

۳. ترکیب «بحران انباشت» با «بسط دیجیتال‌یسم» در جامعه و وقوع «جابجایی فزاینده طبقاتی» (ورود به «مرحله سوم یا مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری در ایران»)

به موازات تداوم «بحران عام انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال در زندگی روزمره» و باگذشت زمان، این دو عنصر زمینه را برای «جابجایی فزاینده طبقاتی» در جامعه فراهم می‌آورند و بدین ترتیب، مرحله سوم در حرکت به سوی وضعیت استثناء جبری در ایران آغاز می‌شود. این مرحله را می‌توانیم «مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری»^۱ بنامیم. اما این جابجایی فزاینده طبقاتی به مثابه یک آبر رخداد طبیعی گریزناپذیر، چرا و چگونه رخ می‌دهد؟ برای نشان دادن بهتر فرایند «جابجایی فزاینده طبقاتی»، نویسنده ابتدا با فراگذری از نظریات مرسوم طبقه، جامعه را به «سه طبقه اجتماعی جدید» تقسیم می‌کند: نخست؛ «طبقه پارادایمی» یا طبقه ای که حامی تمام‌عیار پارادایم قدرت مستقر (پارادایم قدرت جمهوری اسلامی) بوده و به دلایل معنایی و مادی خاص خود از آن دفاع می‌کند.

۱. در اینجا، مفهوم «آستانگی» (liminality) یا قرار گرفتن در آستانه گذار را از ویکتور ترنر و مباحث مناسک گذار او اخذ کرده‌ام و از این مفهوم در معنا و زمینه‌ای متفاوت (برای نامگذاری «مرحله سوم» حرکت به سوی وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران) استفاده نموده‌ام. درباره تاریخ مفهوم «آستانگی» و معانی و کاربردهای مختلف آن، ر.ک؛ وان جنپ ۱۹۶۰؛ ترنر ۱۹۶۷ و ۱۹۶۹؛ توماسن ۲۰۰۹.

دوم؛ «طبقه ضد پارادایمی» یا طبقه ای که برخلاف طبقه قبلی، مخالف تمام عیار پارادایم قدرت مستقر بوده و باز با دلایل خاص خود، خواهان تغییر آن در جامعه است. سوم؛ «طبقه غیر پارادایمی» که برخلاف دو طبقه پیشین، مدافع تمام عیار یا مخالف تمام عیار پارادایم قدرت مستقر نیست؛ بلکه صرفاً خواهان «یک زندگی قابل قبول» برای خود در جامعه است. دو طبقه نخست (یا طبقه پارادایمی و طبقه ضد پارادایمی) را می توانیم «طبقات اجتماعی متصلب» بنامیم زیرا خروج اعضای این دو طبقه متضاد و سازش ناپذیر از آنها (به دلیل ادراکات متصلب، ارزشهای متصلب، احساسات متصلب و منافع متصلب اعضا)، به سختی و به صورت محدود رخ می دهد. اما «طبقه غیر پارادایمی» را می توانیم «طبقه اجتماعی منعطف» بنامیم زیرا اعضای طبقه غیر پارادایمی، با سهولت بیشتری آمادگی خروج از این طبقه و ورود به دو طبقه دیگر (مخصوصاً طبقه ضد پارادایمی) را (در صورت از دست دادن امید و امکان دستیابی به یک زندگی قابل قبول برای خود در جامعه) دارند.^۱

اگر این تقسیم بندی طبقاتی منطقی باشد؛ آنگاه می توان بر آن بود که با ترکیب «بحران عام انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه فرایند مشخصی رخ داده و جابجایی طبقاتی دائماً تشدید می شود. به صورت مشخص، با ترکیب جبری «بحران عام انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه، شیوه تولید هیدروکربنی عملاً در معرض افول مداوم و گاه، در آستانه انحلال قرار می گیرد؛ زیرا سه پایه اصلی آن (یعنی سنت، نفت و شبه بازار) دیگر قابلیت فراگیر برای انباشت سرمایه مادی و معنایی نداشته و نخواهد داشت. در نتیجه، شیوه تولید هیدروکربنی دیگر قادر نیست به صورتی منسجم و هماهنگ معمای انباشت سرمایه مادی و معنایی را در جامعه حل کند و سرمایه مورد نیاز برای تداوم «تکنوکراسی رفاهی ولو ضعیف کنونی» و پیشبرد «برنامه کار بزرگ پارادایمی» (مانند سیاست هسته ای و...) را با سهولت در اختیار نخبگان قدرت قرار دهد. در نتیجه، تکنوکراسی رفاهی موجود روز به روز بی رمق تر شده و نخبگان قدرت دیگر این امکان را ندارند که از تکنوکراسی رفاهی به مثابه یک ابزار حل منازعه و کاهش تضادهای اجتماعی استفاده کنند زیرا با حاد شدن مداوم «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال»

۱. نویسنده با این تقسیم بندی از طبقات اجتماعی کوشیده است تا حدامکان از محدودیت ها، ابهام ها، تداخل ها و تناقض های موجود در تقسیم بندی های مرسوم طبقه رها شود. درباره این تقسیم بندی طبقات سه گانه که بر مبنای رهیافت تئوریک پارادایم قدرت است، ر.ک؛ ستاری ۱۴۰۱: ۲۵ و ۵۵.

در جامعه، به تدریج «نظام کار، درآمد و مصرف»، خود دچار بحران حادث‌تری می‌شود و بر اثر این حادث‌تر شدن «بحران کار، درآمد و مصرف»، بخش عمده‌ای از نیروهای اجتماعی عملاً از سیطره تکنوکراسی رفاهی شکننده موجود، خارج یا اخراج می‌شوند.^۱ به این ترتیب، تکنوکراسی رفاهی روز به روز قدرت و قابلیت دربرگیرندگی خود را بیش از پیش از دست می‌دهد. بر اثر خروج و یا اخراج مداوم نیروهای اجتماعی از «نظام کار، درآمد و مصرف» در جامعه به تدریج روند جابجایی طبقاتی نیز در سه شکل اصلی زیر آغاز می‌گردد:

نخست؛ «تضعیف و تنزیل طبقه پارادایمی»: با گسترش بحران «کار، درآمد و مصرف» در جامعه، بخشی از طبقه پارادایمی به تدریج خود دچار بحران کار، درآمد و مصرف می‌شوند و فراتر از آن، با تشدید بحران کار، درآمد و مصرف و طولانی‌تر شدن آن در جامعه، دفاع از پارادایم قدرت جمهوری اسلامی برای طبقه پارادایمی روز به روز دشوارتر می‌شود. در نتیجه، بعضی قشرهای درون طبقه پارادایمی در معرض سرخوردگی، بی‌تفاوتی و حتی اضطراب قرار می‌گیرند و به این ترتیب، دو جابجایی در این طبقه رخ می‌دهد. اولاً؛ برخی «قشرهای محافظه کار و شکننده طبقه پارادایمی» به مرور وارد «طبقه غیرپارادایمی» (یعنی طبقه نه حامی تمام‌عیار نه مخالف تمام‌عیار پارادایم قدرت مستقر) می‌شوند ثانیاً؛ برخی «اعضای پراگماتیست و بویژه کانفورمیست^۲ طبقه پارادایمی» (که پیش از این، برای کسب موقعیت و منافع مادی به عضویت در طبقه پارادایمی ظاهر می‌کردند)، وارد «طبقه ضد پارادایمی» می‌شوند.

دوم؛ «تجزیه و انحلال تدریجی طبقه غیر پارادایمی»: تداوم «بحران انباشت سرمایه» و «بسط تکنولوژی دیجیتال» در جامعه به تدریج هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی را از هم متمایز و بتدریج، کاملاً جدا می‌سازد. نخبگان قدرت به موجوداتی صاحب «موقعیت ممتاز اقتصاد سیاسی» و در مقابل، بخش عمده جامعه به موجوداتی «فاقد موقعیت حداقلی اقتصاد سیاسی» تبدیل می‌شوند. با تداوم و تشدید این بی

۱. مهم‌ترین مصادیق اخراج بخشی از جامعه از سیطره تکنوکراسی رفاهی را می‌توان در قالب از دست دادن مستمر شرایط کار، درآمد و مصرف مناسب در جامعه (به دلیل رکود و تورم مستمر و فزاینده) دید.
 ۲. در ادبیات سیاسی، منظور از کانفورمیستها افراد حزب باد است که با نگاه به وضعیت، مواضع و منطق کنش خود را به شکلی فرصت‌طلبانه تغییر می‌دهند. درباره کانفورمیسم، برای نمونه رک؛ هوگان ۲۰۰۱.

موقعیتی اقتصاد سیاسی، «طبقه غیرپارادایمی» هر روز بیش از پیش در معرض تجزیه و انحلال قرار گرفته و بخش مهمی از این طبقه به مرور زمان کاملاً سرخورده شده و وارد «طبقه ضدپارادایمی» (یا طبقه خواهان تغییر پارادایم قدرت مستقر) می شود.

سوم؛ «ادغام و جهش طبقه ضد پارادایمی»: بر اثر دو تحوّل طبقاتی بالا، و به ویژه بر اثر ادغام تدریجی بخش مهمی از طبقه غیرپارادایمی در طبقه ضدپارادایمی، این طبقه ضدپارادایمی جهش یافته و با گذشت زمان به «طبقه اکثریت جامعه» تبدیل می شود.

به موازات این سه جابجایی، روابط طبقاتی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی بیش از پیش تعادل خود را از دست می دهد. با گسترش این عدم تعادل بزرگ طبقاتی، حرکت به سوی وضعیت استثناء جبری تشدید می شود و در پی آن، جامعه وارد «مرحله سوم یا مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری» می گردد که خصلت اصلی آن، مبادله مستمر و فزاینده خشونت میان نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی است.

۴. «تحوّل نسلی نخبگان قدرت مسلط سنتی» و تقارن نهایی چهار آبر رخداد در

جامعه ایران (آغاز مرحله چهارم یا «مرحله ساعت وضعیت استثناء جبری»)

به موازات ورود به مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری، «تحوّل نسلی نخبگان قدرت مسلط سنتی» نیز به مثابه یک روند طبیعی گریزناپذیر در آینده رخ می دهد و نخبگان قدرت سنتی کنونی، جای خود را به نخبگان قدرت سنتی جدید منتقل می کنند. اساساً تحوّل نسلی رهبران، یک نقطه عطف در شکل گیری نهایی و شروع وضعیت استثناء جبری در جامعه است زیرا بر اثر این تحوّل نسلی خاص، هر سه طبقه پارادایمی، غیرپارادایمی و ضدپارادایمی از این آبر رخداد طبیعی گریزناپذیر عمیقاً متأثر می شوند. اولاً؛ با تحوّل نسلی رهبران، «طبقه پارادایمی» دچار تروما می شود زیرا منشأ و مکانیزم اصلی یکپارچه کننده فکری، روحی و حتی مادی خود را برای مدتی از دست می دهد. در نتیجه، بخش مهمی از طبقه پارادایمی احساس بی پناهی می کنند و نوعی اضطراب وجودی آن‌ها را فرا می گیرد.^۱ این اضطراب می تواند به خلأ عاطفی، پریشانی و ابهام ذهنی این طبقه در مورد وضعیت

۱. در اینجا منظور از «اضطراب وجودی»، «اختلال استرس پس از تروما» (Post-Traumatic Stress Disorder) است. در واقع، به دلیل حادث بودن این استرس در مرحله تحوّل نسلی رهبران، از مفهوم «اضطراب وجودی» (از مفاهیم کلیدی در پدیدارشناسی وجودی) برای توضیح این مرحله استفاده کرده‌ام. درباره دو مفهوم تروما و نیز اضطراب وجودی، برای نمونه ر. ک؛ وان در کولک ۲۰۰۳؛ ورنو و دیگران ۱۳۹۲.

آینده آن‌ها بیانجامد. ثانیاً؛ «طبقه غیر پارادایمی» نیز در صورت بدبینی به «نسل جدید رهبران سنتی»، بیش از پیش در مسیر تضاد، تجزیه و ادغام در طبقه ضدپارادایمی قرار می‌گیرد. ثالثاً؛ «طبقه ضد پارادایمی» نیز در این شرایط زمینه بهتری برای رشد و انگیزه بیشتری برای تشدید نزاع با نخبگان قدرت مسلط جدید در جامعه می‌یابد.

هم‌اکنون^۱ به موازات وقوع سه آبررخداد «بحران انباشت سرمایه»، «بسط تکنولوژی دیجیتال» و «جابجایی فزاینده طبقاتی»، جامعه مستعد چهارمین آبررخداد (تحول نسلی نخبگان قدرت مسلط سنتی) است. با فعلیت تدریجی این مرحله پایانی، زمینه برای ترکیب و تقارن نهایی چهار آبر رخداد گریزناپذیر مزبور هموار شده و ساعت وضعیت استثناء جبری در جامعه به صورت بالفعل آغاز و استمرار می‌یابد.

تحلیل نهایی؛ «وضعیت استثناء جبری آینده» به مثابه «مسأله بنیادی ایران» ترکیب تدریجی این چهار آبر رخداد، نه تنها زمینه را برای دگرگونی و بیگانگی مفرط در جامعه فراهم می‌سازد؛ بلکه فراتر از آن، نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی را وارد دوره‌ای از «عدم تعادل‌های بزرگ» می‌کند. به طور کلی، می‌توان سه عدم تعادل بزرگ (یعنی «عدم تعادل هستی اجتماعی و ساختار آگاهی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی»؛ «عدم تعادل بزرگ طبقاتی»؛ و «عدم تعادل بزرگ روحی») را به موازات حرکت جامعه ایران به سوی وضعیت استثناء جبری فرار و ملاحظه نمود. به زعم نویسنده، این عدم تعادل‌ها به مرور زمان، زمینه لازم برای رشد ناسازگاری و نفی در جامعه را هموارتر می‌سازند. بنابراین «نخبگان قدرت مسلط روزبه‌روز غیراجتماعی‌تر و حتی ضداجتماعی‌تر» و «نیروهای عمده اجتماعی روزبه‌روز غیرسیاسی‌تر و حتی ضدسیاسی‌تر» می‌شوند. این روند تدریجی اما اساسی را می‌توانیم «غیراجتماعی‌تر و ضداجتماعی‌تر شدن فزاینده نخبگان قدرت» و «غیرسیاسی‌تر و ضدسیاسی‌تر شدن فزاینده نیروهای اجتماعی» بنامیم.^۲ با تداوم این روند، نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی دائماً از یکدیگر دور شده و نوعی انقطاع تاریخی

۱. تالیف این مقاله (قدرت و وضعیت استثناء جبری در ایران: شالوده و شرایط امکان)، اواخر خرداد ۱۴۰۱ پایان یافته و در تاریخ ۱۳/۴/۱۴۰۱ در سامانه اینترنتی «فصلنامه دولت پژوهی» بارگذاری و ثبت شده است.

۲. در اینجا، منظورم از «غیرسیاسی‌تر شدن و حتی ضدسیاسی‌تر شدن نیروهای اجتماعی»، دوری فزاینده آنها از سیاست رسمی و عدم ورودشان به روندهای سیاسی مشروعیت بخش در آینده (در صورت عدم گشودگی در اقتصاد سیاسی ایران) است.

همه‌جانبه میان آنها شکل می‌گیرد. این انقطاع تاریخی فراگیر در ذات خود زمینه‌ساز «بحران حادّ سیاست» و «افول امکانیّت اراده و تصمیم نخبگان قدرت مسلط» در جامعه است؛ زیرا «رهبران سنتی جدید»، در صورت عدم بازاندیشی مثبت واقعی و بهنگام، به‌مرور نه تنها «موقعیت خطاب‌کنندگی رهبران پیشین» را در جامعه نخواهند داشت بلکه «خود در معرض خطاب‌شدگی و حتّی استیضاح اجتماعی بیش از پیش» نیز قرار خواهند گرفت.^۱ به این ترتیب، با آغاز وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران، احتمالاً چند سویه حادّ جدید رخ خواهد داد:

نخست، «سویه حادّ وجودی»: با ورود به این وضعیت استثناء خاصّ در جامعه، شرایط آگزیتانسی یا وجودی نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی دگرگون می‌شود و همه احساس می‌کنند وارد مرحله تاریخی جدیدی شده‌اند. در نتیجه، برخی دلهره تنهایی و بی‌معنایی، برخی دلهره مواجهه و مرگ، و برخی دلهره رهایی و آزادی خواهند یافت.^۲ به این ترتیب، آغاز وضعیت استثناء جبری در جامعه می‌تواند با نوعی هیجان، اضطراب و وجودی عمیق و تضادهای مضاعف همراه باشد. **دوم، «سویه حادّ اجتماعی»:** ترکیب و تقارن تدریجی چهار آبررخداد دائماً پیش‌رونده، خواه ناخواه همه را بسوی وضعیت استثناء جبری در جامعه می‌کشاند و اساساً هیچ‌کس امکان خروج یا کناره‌گیری از این وضعیت استثناء خاصّ و منحصر‌بفرد را نخواهد داشت. **سوم، «سویه حادّ اقتصاد سیاسی»:** با آغاز وضعیت استثناء جبری در جامعه، مناسبات نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی، دیگر نمی‌تواند به سهولت

۱. در اینجا، مفهوم «خطاب‌کنندگی» و «استیضاح» را از آلتوسر أخذ کرده و معنای مخالف آلتوسری به آن داده‌ام. از دید آلتوسر، دستگاه‌های ایدئولوژیک افراد را در موقعیت سوژه شدگی قرار می‌دهند و برای سوژه ساختن، از مکانیسم استیضاح استفاده می‌کند. بدین معنا که ایدئولوژی افراد را به‌مثابه سوژه‌ها مورد خطاب قرار می‌دهد؛ استیضاح می‌کند و به پرسش می‌کشاند. این خطاب‌کنندگی و استیضاح دو نتیجه اصلی دارد. نخست؛ بازشناختن سوژه ایدئولوژیک و دوم؛ بازتولید ایدئولوژی در جامعه. اما در اینجا، منظور از «خطاب‌شدگی و استیضاح اجتماعی» عکس برداشت آلتوسری است. به این معنا که بر اثر تقارن جبری چهار آبررخداد و با آغاز وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران، این بار نیروهای اجتماعی عمیقاً نخبگان قدرت را مورد پرسش، خطاب و استیضاح اجتماعی قرار می‌دهند و بدین سان اندیشه، اراده و عمل نخبگان قدرت توسط نیروهای اجتماعی نفی، طرد و ردّ می‌شود. در مورد مفهوم استیضاح و خطاب‌کنندگی در نظریه آلتوسر، ر.ک؛ آلتوسر ۱۳۸۶: ۶۷.

۲. در اینجا، مفهوم «آگزیتانسی و دلهره» را از پدیدارشناسی وجودی أخذ نموده و برای فهم یکی از سویه‌های بنیادی وضعیت استثناء جبری در جامعه ایران (یعنی سویه حادّ وجودی آن) به کار برده‌ام. درباره این شاخه از پدیدارشناسی، برای نمونه ر.ک؛ ورنو و دیگران ۱۳۹۲.

در قالب اشکال پیشین ادامه یابد. بنابراین اقتصاد سیاسی ایران به «اصول بازتنظیم بنیادی جدید و متفاوت» و «اصول بازتوزیع بنیادی جدید و متفاوت» نیاز خواهد داشت. اما به موازات ورود به وضعیت استثناء جبری، نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی هر دو در معرض پارادوکس‌های اجتناب‌ناپذیر خاص و مشخصی قرار می‌گیرند. این پارادوکس‌ها (که موضوع مقاله مستقلی است)^۱، «امکان بازاندیشی مثبت، حقیقی و بهنگام» و به تبع آن، امکان بازتنظیم بنیادی و بازتوزیع بنیادی جدید و متفاوت در اقتصاد سیاسی ایران را دشوار می‌سازد. در نتیجه، «خروج واقعی، قطعی و مسالمت‌آمیز» (نه خروج غیرواقعی، مقطعی یا خشونت‌بار) از وضعیت استثناء جبری فرارو، هم برای نخبگان قدرت و هم برای نیروهای اجتماعی «پیچیده، سخت و مبهم» می‌شود و هر دو طرف، هر روز به خشونت بیشتر نیاز و گرایش می‌یابند. با این سویه‌های سه‌گانه، وضعیت استثناء جبری فرارو را باید «مساله بنیادی ایران» بنامیم.



۱. نویسنده امیدوار است بتواند در مقاله دیگری، به پارادوکس‌ها و نیز پاسخ‌های متناقضی پردازد که نخبگان قدرت و نیروهای اجتماعی در «مرحله آستانگی وضعیت استثناء جبری» و بویژه در «مرحله آغاز این وضعیت استثناء در جامعه» با آن مواجه خواهند شد.

منابع

الف) فارسی

- آرمسترانگ، کِرِن (۱۳۹۹). دگرگونی بزرگ (جهان در زمان بودا، سقراط، کنفوسیوس و ارمیا)، ترجمه ع. پاشایی و نسترن پاشایی، تهران: فراروان.
- آگامبن، جورجو (۱۳۹۵). وضعیت استثنایی، ترجمه پویا ایمانی، تهران: نشر نی.
- آگامبن، جورجو و دیگران (گزیده مقالات) (۱۳۸۶)، قانون و خشونت، ترجمه مراد فرهاد پور، امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: رخداد نو.
- آلتوسر، لویی (۱۳۸۶). ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت؛ ترجمه روزبه صدر آرا تهران: چشمه.
- اسمیت، آدام (۱۳۹۷). ثروت ملل، ترجمه سیروس ابراهیم‌زاده، تهران: پیام.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجار، تهران: پیام.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۲). مفهوم امر سیاسی، ترجمه سهیل صفاری، تهران: نگاه معاصر.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۳). الاهیات سیاسی (۱)، ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران: نگاه معاصر.
- اشمیت، کارل (۱۳۹۱). الاهیات سیاسی (۲)، ترجمه لیلا چمن‌خواه، تهران: نگاه معاصر.
- برانسون، ویلیام اچ. (۱۳۷۳). تئوری و سیاست‌های اقتصاد کلان، دو جلد، ترجمه عباس شاکری، تهران: نی.
- برگر، پیتر ال. و توماس لوکمان (۱۳۹۹). ساخت اجتماعی واقعیت، ترجمه فریبرزمجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- برودل، فرناند (۱۳۸۸). پویایی سرمایه‌داری، ترجمه ناصر کفائی، عباس خداقلی و مهران پاینده، تهران: آمه.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۵۱). تاریخ ایران در سده‌های میانه، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران: پیام.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۴۵). کشاورزی و مناسبات ارضی در عصر مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام.
- پولانی، کارل (۱۳۹۹). دگرگونی بزرگ، ترجمه محمد مالجو، تهران: شیرازه.
- پیگولوسکایا، نینا ویکتورونا و دیگران (۱۳۵۳). تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز. تهران: پیام.
- چانگ، ها-جون (۱۳۹۲). نیکوکاران نابکار، ترجمه میرمحمد نبوی و مهرداد شهابی، تهران:

آمه.

چانگ، ها-جون (۱۳۹۹). *بیست و سه گفتار درباره سرمایه‌داری*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: مهر ویستا.

خوانساری، محمد (۱۳۸۳). *منطق صوری (دوجلدی)*، تهران: آگاه.

دوسوتو، هرماندو (۱۳۹۹). *راز سرمایه*، ترجمه فریدون تفضلی، تهران: نی.

دورنبوش، رودریگر و همکاران (۱۳۷۱). *اقتصاد کلان*، ترجمه یدالله دادگر و محمدرضا منجذب، تهران: سروش.

دیلتای، ویلهلم (۱۳۹۵). *مقدمه بر علوم انسانی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: ققنوس.

دیلتای، ویلهلم (۱۳۹۴). *تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: ققنوس.

دیلتای، ویلهلم (۱۳۹۹). *به فهم درآوردن جهان انسانی*، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: ققنوس.

ژیژک، اسلاوی (۱۴۰۰). *رخداد*، ترجمه امیررضا گلابی، تهران: نی.

ستاری، سجاد (۱۳۹۰). *پارادایم قدرت به مثابه رهیافت نظری جدید و جایگزین نظریات دولت و نظام سیاسی*، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ششم، شماره سوم.

ستاری، سجاد (۱۳۹۸). *تکنولوژی و معمای بازتولید*، در کتاب: *اندیشه سالار سپهر سیاست* (بزرگداشت مقام علمی و اخلاقی زنده‌یاد دکتر محمد رضوی)، تهران: خانه اندیشمندان علوم انسانی.

ستاری، سجاد (۱۳۹۹). *بتواره سرمایه‌داری دولتی در ایران*، سیاست‌گذاری عمومی، دوره ششم، شماره سوم.

ستاری، سجاد (۱۴۰۱). *گفتارهای نو در جامعه‌شناسی سیاسی*، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.

ستاری، سجاد، *بازیابی مفهوم وضعیت استثناء: به سوی یک نوع بندی آرمانی جدید* (این مقاله در فرصت مقتضی به زبان فارسی یا انگلیسی انتشار خواهد یافت).

طیب نیا، علی (۱۳۷۱). *تبیین پولی تورم؛ تجربه ایران*، مجله تحقیقات اقتصادی، شماره ۴۹.

عجم اوغلو دارون و جیمز رابینسون (۱۳۹۸). *چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟*، ترجمه محمدحسین نعیمی پور و محسن میردامادی، تهران: روزنه.

عجم اوغلو دارون و جیمز رابینسون (۱۳۹۹). *ریشه‌های اقتصادی دیکتاتوری و دموکراسی*،

- ترجمه علی سرزعی و جعفر خیرخواهان، تهران: کویر.
- عجم اوغلو دارون و جیمز رابینسون (۱۳۹۹). *راه باریک آزادی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: روزنه.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹). *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: کسری.
- فی، برایان (۱۳۸۴). *فلسفه امروزی علوم اجتماعی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- فدریچی، سیلیویا (۱۳۹۸). *کالیان و ساحره*، ترجمه مهدی صابری، تهران: چشمه.
- قره‌باغیان، مرتضی (۱۳۷۳). *اقتصاد رشد و توسعه*، تهران: نی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، جلد اول، *ظهور جامعه شبکه‌ای*، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳). *شبکه‌های خشم و امید*، ترجمه مجتبی قلی پور، تهران: مرکز.
- کنویلاخ، هوبرت (۱۳۹۶). *مبانی جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه کرامت الله راسخ، تهران: نی.
- گزارش پژوهشی (۱۳۷۸). *ارزیابی فرایند خصوصی‌سازی در برنامه اول و دوم توسعه*، مرکز پژوهش‌های مجلس.
- گزارش پژوهشی (۱۳۸۱). *عملکرد واگذاری شرکت‌های دولتی طی سال ۱۳۶۹-۸۱*، مرکز پژوهش‌های مجلس.
- گزارش پژوهشی (۱۳۸۷). *وضعیت خصوصی‌سازی در دولت نهم*، مرکز پژوهش‌های مجلس.
- مارکس، کارل (۱۳۹۸). *سرمایه (دوره کامل)*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: لاهیتا.
- مانهایم، کارل (۱۳۹۸). *ایدئولوژی و یوتوپیا*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: سمت.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۹). *مقاله‌هایی در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: ثالث.
- مور، برینگتن (۱۳۹۷). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه یوسف نراقی، تهران: فرزاد روز.
- نورث، داگلاس و همکاران (۱۳۹۶). *خشونت و نظم‌های اجتماعی*، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران: روزنه.
- نورث، داگلاس (۱۳۹۶). *در سایه خشونت*، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی پور، تهران: روزنه.
- نورث، داگلاس (۱۳۹۶). *فهم فرایند تحول اقتصادی*، ترجمه میر سعید مهاجرانی، تهران: نهادگرا.
- نیلی، مسعود و همکاران (۱۳۸۷). *دولت و رشد اقتصادی در ایران*، تهران: نی.

- وبر، مارکس (۱۳۹۹). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ورنو، روژه و دیگران (۱۳۹۲). *نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه‌های هست بودن*، برگرفته و ترجمه یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
- ویتفولگل، کارل آوگوست (۱۳۹۲). *استبداد شرقی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
- هایز، توماس (۱۳۹۶). *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- هابرماس، یورگن (۱۳۸۶). *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی*، ترجمه جمال محمدی، تهران: افکار.
- هاروی، دیوید (۱۳۸۸). *معمای سرمایه و بحران‌های سرمایه‌داری*، ترجمه مجید امینی، تهران: کلاغ.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۲). *شهری شدن سرمایه*، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: دات.
- هایدگر، مارتین و دیگران (۱۳۹۳). *فلسفه تکنولوژی (مجموعه مقالات)*، ترجمه شاپور اعتماد. تهران: مرکز.
- هایک، فردریش آوگوست فون (۱۳۹۴). *فردگرایی و نظم اقتصادی*، ترجمه محسن رنجبر، تهران: مرکز.
- هایک، فردریش آوگوست فون (۱۳۸۵). *در سنگر آزادی*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: لوح فکر.
- هایک، فردریش آوگوست فون (۱۳۹۳). *قانون، قانون‌گذاری و آزادی*، ترجمه مهشید معیری و موسی غنی نژاد، تهران: دنیای اقتصاد.
- هیرشمن، آلبرت (۱۳۹۷). *هواهای نفسانی و منافع*، ترجمه محمد مالجو، تهران: شیرازه.
- هیلفردینگ، رودولف (۱۳۹۴). *سرمایه مالی*، ترجمه احمد تدین، تهران: دنیای اقتصاد.

ب) انگلیسی

- Balakrishnan, Gopal (2000). *The Enemy: An Intellectual Portrait of Carl Schmitt*, London: Verso.
- Calhoun, Craig (2015). Civil Society and the Public Sphere: History of the Concept, in *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*: 701-706.
- Croce, Mariano and Salvatore, Andrea (2013). *The Legal Theory of Carl Schmitt*, Abingdon: Routledge.
- Hogan, Patric Colm (2001). *The Culture of Conformism*, Durham and London: Duke University Press.
- Mitcham, Carl and Mackey Robert (eds.) (1983). *Philosophy and Technology: Readings in the Philosophical Problems of Technology*, New York: Free Press.

- McNeil, Ian (ed.) (1996). *An Encyclopedia of the History of Technology*, London: Routledge.
- Mouffe, Chantal (ed.) (1999). *The Challenge of Carl Schmitt*, London: Verso.
- Olsen J.K.B., Selinger Evan, Riis Soren (eds.) (2009). *New Waves in Philosophy of Technology*, London: Palgrave-Macmillan.
- Pitt, Joseph C. (2000). *Thinking about Technology: Foundations of the Philosophy of Technology*, New York: Seven Bridge.
- Priest, Graham; Beall, Jeffrey C. and Armour-Grab, Bradley (eds.), (2007). *The Law of Non-Contradiction: New Philosophical Essays*, Oxford: Clarendon Press.
- Schmitt, Carl (1922) (2000). *The Crisis of Parliamentary Democracy*. (translated by Ellen Kennedy), Cambridge, Massachusetts and London: MIT Press.
- Schmitt, Carl (1928) (2007). *Constitutional Theory*, (translated by Jeffrey Seitzer), Durham and London: Duke University Press.
- Schmitt, Carl (1932). *Legality and Legitimacy*, (translated by Jeffrey Seitzer), Durham and London: Duke University Press, 2004.
- Thomassen, Bjorn (2009). The Uses and Meanings of Liminality, *International Political Anthropology* 2 (1): 5-28.
- Turner, Victor (1967). *The Forest of Symbols: Aspects of Ndembu Ritual*, London: Cornell University Press.
- Turner, Victor (1969). *The Ritual Process: Structure and Anti-Structure*, Chicago: Aldine.
- Van Gennep, Arnold (1960) [1909]. *The Rites of Passage*, (translated by M.B. Vizedom and G.L. Caffee), London: Routledge and Kegan Paul.
- Von Der Kolk, Bassel (2003). *Psychological Trauma*, Washington: American Psychiatric Association Publishing.
- <https://jahaneghtesad.com/پیوند-نامیمون-قدرت-و-ثروت/>
- <https://www.mehrnews.com/news/4990207/>
- <https://www.cbi.ir>

استناد به این مقاله: ستاری، سجاد. (۱۴۰۱). قدرت و وضعیت استثناء جبری در ایران (شالوده و شرایط امکان).

دولت پژوهی، ۸(۳۱)، ۱-۲۹. doi: 10.22054/tssq.2022.68869.1274



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

پرتال جامع علوم انسانی